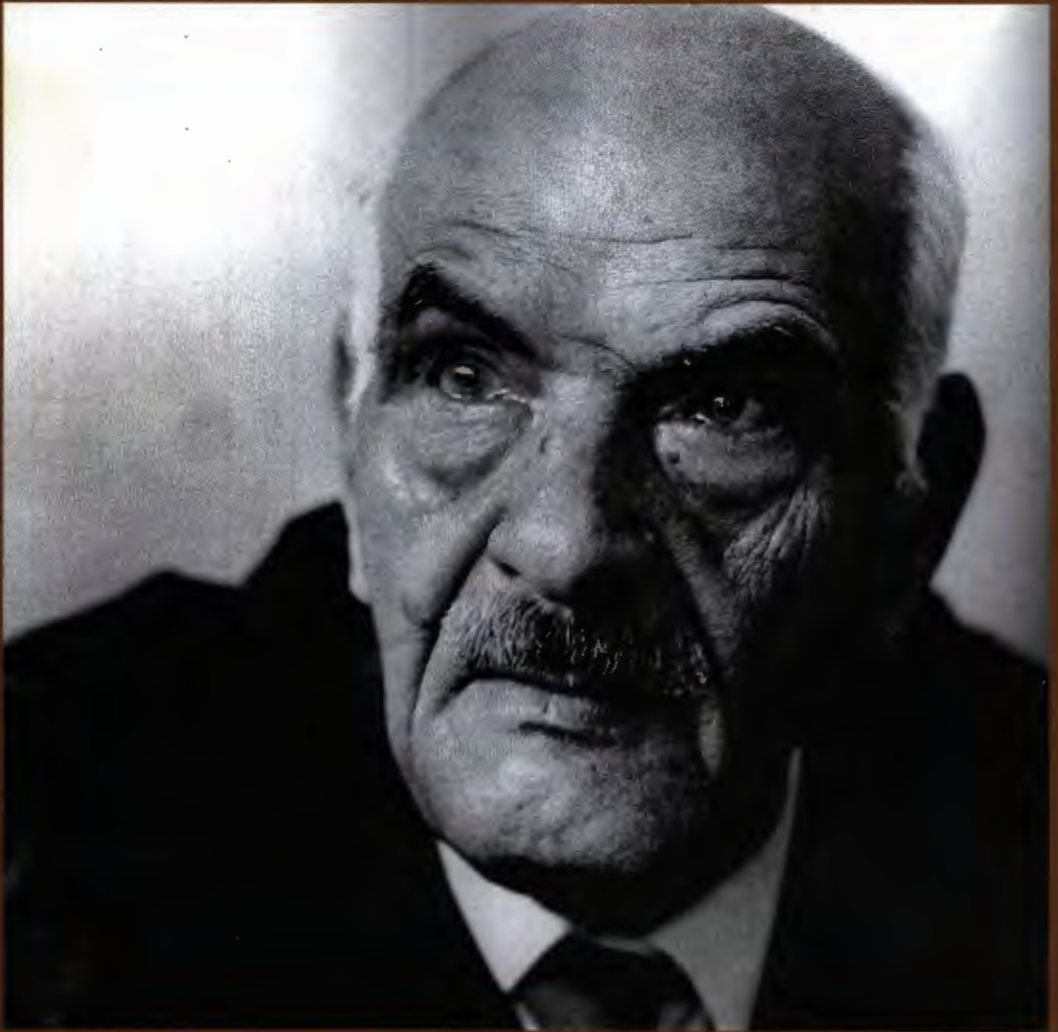


مُخَّارَا

شماره ۱۱۴ . مهر - آبان ۱۳۹۵ . پانزده هزار تومان

• ژاله آموزگار • عبدالحسین آذرنگ • امیر آروند • محمود آموزگار • پریسا احدیان • محمدعلی اسلامی ندوشن • ایرج افشار • محمد افشین وفايي •
محمد رضا باطنی • ناصرالدین پروین • نصرالله پورجوادی • ابراهیم تیموری • بهاءالدین خرمشاهی • ترانه شایگان • محمدرضا شفیعی کدکنی •
امیر ضیغمی • میلاد عظیمی • سیداحمد رضا قائم مقامی • امیربانو کریمی • ابراهیم گلستان • گلنار گلناریان • محمدعلی موحد • احمد مهدوی دامغانی
• آریتا همدانی • افسانه یغمایی و یادنامه حبیب یغمایی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این شماره می خوانید:

زبان فارسی

یک ساختار کهنِ مبالغه در فارسی قرن پنجم / محمدرضا شفیعی کدکنی ۶

اسلام‌شناسی

چگونه اسلام در ایران راه یافت / محمدعلی موحد ۱۴

زبان‌شناسی

هم‌زمان شدن با شمپانزه / محمدرضا باطنی ۵۴
نوشیدن و آشامیدن / نصرالله پورجوادی ۷۱

ادبیات و اسطوره

زمینه‌سازی پیوند زناشویی در شاهنامه و در اساطیر یونان / ژاله آموزگار ۷۸

گفتگو

۸۹ گفتگوهای کوتاه با اکرم‌ن / یوهان پتر اکرم‌ن / ترانه شایگان

تاریخ نشر

۱۰۱ تاریخ نشر کتاب در ایران (۳۷) / عبدالحسین آذرنگ

تاریخ متناصر

۱۱۶ پیشگوی مرگ ناصرالدین شاه / ابراهیم تیموری

ایروانشناسی

۱۳۱ آسیب‌شناسی ترجمه در ایران (گفتگو با گارنیک آساطوریان) / امیر ضیغمی
۱۴۰ تکه‌ای از هزار قصه / امیر آروند

گزارش

پاسداشت توانایی و قدرت اندیشه (سخنرانی سفیر فرانسه در مراسم اهدای نشان
۱۴۸ لژیون دونور به دکتر داریوش شایگان) / گلنار گلناریان

قلم‌رنجه

۱۵۵ قلم‌رنجه (۳۳) / بهاء‌الدین خرمشاهی

در حواشی کتاب در ایران

۱۶۲ در حواشی کتاب در ایران (۴) / محمود آموزگار

در حاشیه ایروانشناسی

۱۶۴ در حاشیه ایرانشناسی (۴) / محمد افشین‌وفایی
اشتباه علامه قزوینی و قدیم‌ترین اطلاق عنوان «خواجه» به حافظ (۱۷۰) / غزلی از حافظ
در سفینه‌ای کهن (۱۷۲) / قدیم‌ترین منبع اطلاق نام «بستان / بوستان» به سعدی‌نامه (۱۷۴) /

اصلاح چند بیت در دیوان جلال طبیب شیرازی (۱۷۷)/ خود مشت و مالی: اصلاح یک بیت در سفینه کهن رباعیات (۱۷۹)/ نظر محمدعلی فروغی درباره رفتار با اقلیتها در ایران (۱۸۱)

یادنامه حبیب یغمایی

۱۸۸	سالشمار زندگی حبیب یغمایی / سیدعلی آل داود
۲۱۲	یادی از حبیب یغمایی / احمد مهدوی دامغانی
۲۲۲	نامه‌های حبیب یغمایی به ایرج افشار
۲۳۷	خاطرات حبیب یغمایی
۲۸۲	جستجو / حبیب یغمایی
۲۸۴	وصیت / حبیب یغمایی
۲۹۳	گزارش شب حبیب یغمایی / پریسا احدیان
۲۹۸	جاودانه زیستی / افسانه یغمایی
۳۰۴	یغماگر خوان دانش / امیربانو کریمی
۳۰۷	انجمن بی‌نام یغما / ناصرالدین پروین
۳۱۱	مجله یغما از پیدایی تا زوال / سیدعلی آل داود
۳۲۲	مجله‌اش بزرگترین معشوق او بود / محمدعلی اسلامی ندوشن
۳۲۴	رند تلخکام / میلاد عظیمی
۳۵۰	در میان موج‌های زمانه / ابراهیم گلستان

آویزه‌ها

۳۵۴	آویزه‌ها (۳۵) (ویژه حبیب یغمایی) / میلاد عظیمی
	وصیت منظوم حبیب یغمایی (۳۵۴) / افسوس که عمر بر نمی‌گردد! (۳۵۴) / پاسخ یغمایی به اداره مطبوعات (۳۵۶) / حکمت (۱) (۳۵۷) / استغفار از چاپ نقد بر عطار (۳۵۸) / چاپ مقاله راهنمای کتاب در یغما (۳۶۵) / اعتماد فروغی به یغمایی (۳۶۶) / «اجازه روایت» علامه قزوینی به یغمایی (۳۶۷) / رفع و رجوع (۱) (۳۶۸) / نامه لطیف حمیدی شیرازی به یغمایی (۳۷۰) / مجال مطالبه و مکاتبه نیست (۳۷۰) / یغمایی و تعامل با نویسندگان یغما (۳۷۱) / فقط به یغما مقاله بدهید (۳۷۲) / اعلانی کهن از مجله یغما که بعد از نزدیک به هفتادسال تازه است (۳۷۲) / تنها دلخوشی حبیب یغمایی (۳۷۳) / حکمت (۲) (۳۷۳) / نامه حبیب یغمایی به مجله خودش (۳۷۳) / توصیه یغمایی به همسر تقی زاده (۳۸۳) / رفع و رجوع (۲) (۳۸۵) /

مکاتبة منظوم میان یغمایی و خواننده گمنام یغما (۳۸۵) / استشهدادی عالی به شعر سعدی (۳۸۶) / تشویق و برکشیدن نویسندگان جوان (۳۸۷) / بی‌پولی مانع از چاپ درست مقاله یغما (۳۹۰) / ابنای زمان (۳۹۱) / انتقاد یغمایی از شایعه ورشکستگی و تعطیلی یغما (۳۹۱) / سیاسیونی که به یغمایی تبریک گفتند (۳۹۳) / انتقاد امیری فیروزکوهی از «تک‌مضراب»‌های یغمایی (۳۹۴) / نظر یغمایی درباره مهدی اخون ثالث (۳۹۶) / یغمایی در آستانه انقلاب اسلامی (۱) (۳۹۶) / بدون شرح (۱) (۴۰۰) / یغمایی در آستانه انقلاب اسلامی (۲) (۴۰۰) / انتقادی که یغمایی پذیرفت اما به آن عمل نکرد. (۴۰۲) / استاد گرامی‌ام، آقای یغمایی (۴۰۳) / توصیه‌های حبیب یغمایی به استاد احسان یارشاطر (۴۰۳) / شوخی یغمایی با ایرج افشار (۴۰۴) / رفع و رجوع (۳) (۴۰۵) / یغمایی و حزب رستاخیز (۴۰۶) / حبیب یغمایی و وام بانکی (۴۰۶) / از عیوب ما در هر کار (۴۰۷) / حکمت (۲) (۴۰۷) / یادداشت یغمایی بر نامه قوام السلطنه (۴۰۸) / تجلیل و یادگارنامه نمی‌خواهم (۴۱۰) / حبیب یغمایی کدام معلمان را لعنت کرد؟ (۴۱۲) / یک نما از حبیب یغمایی (۴۱۳) / بدون شرح (۲): نامه حبیب یغمایی به پدرش (۴۱۵) / یغمایی درباره دکتر یارشاطر چه نوشت؟ (۴۱۶) / شوخی یغمایی با دکتر محمود افشار (۴۱۷) / یغمایی مدیحه گو (۴۱۷) / مجله یغما کهنه‌جوست! (۴۱۹) / یک اعلان جالب (۴۲۰) / مجله‌نگاری و حفظ حریم‌های جامعه (۴۲۱) / دین پشتوانه اخلاق (۴۲۴) / عیدی (۴۲۷) / بدون شرح (۳) (۴۲۸) / بیتی از حبیب یغمایی «در فضیلت تجرد» (۴۲۸) / ایرج افشار از نگاه حبیب یغمایی (۴۲۹) / گپ و گفت تلگرامی با آرش افشار (۴۳۲)

مهرنگاری کتاب

۴۷۲ شفیعی کدکنی، شاعری برای تمام فصل‌ها / ایرج ادیب‌زاده
 یک نکته مختصر تاریخی درباره خاندان آل برهان بخارا و مؤلف «لطایف الاذکار» /
 ۴۸۱ سیداحمد رضا قائم مقامی

یاد و یادبود

۴۸۷ به یاد فرهیخته تاجیک، رحیم مسلمانیان قبادیانی / آریتا همدانی

زبان فارسی

● یک ساختار کهنِ مبالغه در فارسی قرن پنجم / محمدرضا شفیعی کدکنی

یک ساختار کهنی مبالغه در فارسی قرن پنجم

محمدرضا شفیعی کدکنی

۶

بخارا
سال هجدهم
شماره ۱۱۴
مهر - آبان
۱۳۹۵

نخست به این عبارات توجه کنید:

(۱) گفتم: ای بار خدای! اگر ترا بَلْقَسَمِ را نمی‌باید او طاقتِ زخم و سیلیِ ترا ندارد که بَلْقَسَمِ را این وِزْد و زیارت برای تو بود (۷۹ - ۷۸ اسرار التوحید)

(۲) شیخ ما گفت: هر که را می‌او را باید اینجا باید آمد تا بوی او شنود و آن مجلس‌های دیگر مجلس علم است. و این مجلس حق است. (۲۹۹ همان)

(۳) گفت: ای شیخ! ما را شما را می‌باید. شیخ گفت چون ترا ما را می‌باید در دنیا با ما باشی و در خاک با ما باشی و در قیامت با ما باشی.»

فعلاً همین سه نمونه برای طرح مسأله بسنده می‌نماید. بقول قدما، شاهد بر سر آمدنِ دو [را] برای یک فعل است: «اگر ترا بَلْقَسَمِ را نمی‌باید» و «هر که را می‌او را باید» و «ما را شما را می‌باید» و «چون ترا ما را می‌باید».

تا آنجا که به یاد دارم استاد بهار در سبک‌شناسی و استاد خانلری در تاریخ زبان فارسی و دیگر کسانی که به ساختارهای نحوی زبان فارسی توجه ژرف داشته‌اند، به این صورت برخورد نکرده‌اند و اگر هم برخورد کرده‌اند تا آنجا که من دیده‌ام وارد بحث و جستجو نشده‌اند.

نخستین برخوردهای نگارنده با این ساختار نحوی در زبان فارسی هنگامی بود که به تصحیح اسرارالتوحید سرگرم بودم. در آغاز به نظرم می‌رسید که نسخهٔ اساس -

با همه استواری و انضباطی که دازد - غلط است و باید یکی از این [را] ها را حذف کرد؛ یعنی عبارات سه گانه شاهد مثال را بدین صورت‌ها درآورد:

(۱) «اگر ترا بلقسم نمی‌باید»

(۲) «هر که را می‌او باید»

(۳) «ما را شما می‌باید» و «چون ترا ما می‌باید...»

اما پس از تأمل در موارد مختلف کتاب، مسلم شد که این یک ساختار کهن و فراموش شده است که با افعالی خاص به کار می‌رود. چنان نیست که در تمام فعل‌هایی که در مفعول‌شان نیاز به [را] هست دیده شود.

در حدود شواهدی که نگارنده بدان توجه کرده است تکرار [را] در فعل‌های «بایستن» و «بکار بودن» (در معنی بایستن) و «دریغ آمدن» و «دوست داشتن» و «شایستن» و «خواستن» و «آمدن» (به معنی به نظر رسیدن) است.

نخستین کسی که از پژوهشگران بزرگ، به علت ناآشنایی با این وجه خاص، متن مورد تحقیق خود را به ناروا تغییر داده است و آن را غلط فرض کرده است استاد نیکلسون است در تصحیح انتقادی تذکرة الاولیاء در شرح حال رابعه (۶۱/۱). اصل عبارت عطار، بر اساس قدیمی‌ترین و استوارترین نسخه مورد مراجعه استاد نیکلسون چنین بوده است:

«گفت: الهی! دلم بگرفت. کجا می‌روم؟ من، کلوخی و آن خانه سنگی. مرا تو هم اینجا می‌باید.» (۶۱/۱) در بخش نسخه‌بدلها، استاد یادآور شده است که در نسخه کتابخانه دانشگاه لیدن با علامت L عبارت بدین گونه بوده است: «مرا ترا هم اینجا می‌باید.» (p.26) و در نسخه برلین با علامت B: مرا تو می‌باید. و در نسخه مکتوب در قسطنطنیه، ملک ادوارد برون به علامت C: مرا ... می‌باید که ببینی. استاد نیکلسون با امانت‌داری خویش یادآور شده است که صورت برگزیده او که در متن آمده است بر اساس نسخه‌های موزه بریتانیا و چاپ لاهور با نشانه H و M است.

ما امروز نسخه‌های بسیار کهن‌تر و استوارتری از تذکرة الاولیاء در اختیار داریم که در تصحیح متن از آنها بهره‌مند بوده‌ایم. البته یادآوری این نکته ضرورت دارد که از تذکرة الاولیاء دو تحریر متفاوت، با نسخه‌های بسیار، در جهان، موجود است. چاپ استاد نیکلسون و چاپ‌هایی که در تهران از روی آن فراهم آمده است، تحریر خلاصه تذکرة الاولیاست و ما، درین یادداشت آنها را گروه B می‌نامیم. گروه الف تحریر اول تذکرة الاولیاست که گسترده است و از روی خط عطار، ظاهراً، کتابت شده است. در همین عبارت مورد بحث ما، خانواده B جمله را بدین گونه تلخیص کرده‌اند و



• دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (عکس از: زهرا حامدی)

از ساختار کهن متن عدول: مرا تو می باید. (برای مثال و نمونه: نسخه موزه هرات (مورخ ۶۷۰) و نسخه تاشکند (مورخ ۶۸۵) و نسخه پاکستان (مورخ ۶۹۷) و نسخه پیرهدالی سلیم آغا (مورخ ۶۹۲).

اما از نسخه‌های گروه الف (تحریر تفصیلی کتاب) برای نمونه نسخه قسطنطنیه (به شماره ۳۵۶۵ از قرن هفتم) و نسخه نافذپاشا (مورخ قبل از ۷۰۰) و قلیچ علی پاشا (مورخ ۷۱۰) با حذف [ترا] که در مادر نسخه آنها اتفاق افتاده عبارت را به صورت کهن آن حفظ کرده‌اند یعنی:

مرا [ترا] هم اینجا می باید که بینمی

تنها نسخه لیدن بوده است که صورت «مرا ترا» را محفوظ نگه داشته است و استاد نیکلسون به علت عدم آشنایی با آن، مجبور شده است از نسخه اساس خود عدول کند.

به دلیل همین غرابت ساختار نحوی کهن عبارت، پنج شش گونه تصرف درین ساختار شده است که ما آنها را در بخش نسخه‌بدلها نشان داده‌ایم و درینجا نقل آنها هیچ مناسبتی ندارد. تمام تغییرات نتیجه عدم آشنایی کاتبان با ساختار اصلی است و این که اهل چه ناحیه‌ای بوده‌اند و در چه زمانی می‌زیسته‌اند. فقط یک نمونه را از نسخه توبینگن (tubingen شماره Ma III 682) درینجا نقل می‌کنیم: در متن: «مرا

تو می‌باید» بوده است و کاتب در حاشیه کلمه «دیدار» را با علامت [ص] به معنی صحیح افزوده است و بدین صورت درآورده است: مرا دیدار تو می‌باید و باز در زیر سطر، همان کاتب در مقابله‌ای که با نسخه‌ای دیگر کرده است جمله را بدین گونه درآورده است: مرا هم اینجا می‌باید که ترا ببینم.

در تذکره‌الاولیاء، بجز آنچه در داستان رابعه وجود دارد، در موارد دیگری نیز این ساختار نحوی را می‌توان مشاهده کرد مانند این عبارت:

جُنید را دیدند که می‌گفت: «یا رب! مرا نایبنا کن فردا در آن سرای.» گفتند: «این چیست؟» گفت: «برای آن که تا کسی که تو را نبیند مرا او را نباید دید» (۲۸۵/۴۳) که در اغلب نسخه‌های کهن از قبیل نسخه آنکارا (ورق ۱۶۲) نیز مانند نسخه اساسی کار ماست ولی در بعضی نسخه‌ها - که این ساختار را نمی‌شناخته‌اند - به صورت «مر او را نباید دید» درآمده است (مانند نسخه سلیمانیه، ورق ۱۲۳b).

از تأمل در حوزه مفهومی این رشته فعل‌ها، با اطمینان می‌توان گفت که در تمام آنها نوعی حالتِ روحی (خواستن و طلب و دوست داشتن و امری را احساس کردن) وجود دارد، و در همین گونه حالات است که مبالغه و بیان کثرت می‌تواند آشکار شود. اگر یک بار، از آغاز تا پایان این جمله‌ها را با قیدهایی از نوع «واقعاً» و «شدیداً» و «براستی» و «حقیقتاً» و امثال آن همراه کنیم و با «سیاق عبارت» بیازماییم در تمام موارد یکی از این گونه قیدها جایش خالی به نظر می‌رسد.

آنچه توصیف شد، ساختارهایی نحوی است که اگر به نسخه‌های کهن متون فارسی، نظم و نثر، سروکار داشته باشیم، همیشه احتمال دست یافتن بر آن ساختارها، وجود دارد؛ بویژه اگر نسخه کتابتی کهن داشته باشد. کاتبان دوره‌های بعد از مغول، از آنجا که با این ساختار آشنا نبوده‌اند، آن را به صورت آشنا و دلخواه خود درآورده‌اند و یکی از این دو [را] را حذف کرده‌اند و ساختار فعل را نیز به گونه دیگری درآورده‌اند مانند کاتبان بسیاری از نسخه‌های تذکره‌الاولیاء.

این ضبظها همه تأیید نسخه L از نسخه‌های نیکلسون است و آن نسخه در میان نسخه‌های مورد استفاده او، از همه کهن‌تر و استوارتر است و در مجموع اتکای استاد بر همین نسخه بوده است.

عدم آشنائی استاد با این ساختار نحوی بسیار کهن و فراموش‌شده زبان فارسی قرن پنجم و ششم سبب شده است که او، از شیوه بنیادی کار خود که تکیه بر نسخه L است، عدول کند و از نسخه‌های جدیدتر متن خود را سامان دهد.

شواهدی که پس ازین خواهد آمد، نمونه‌هایی از نظم و نثر قدماست که این ساختار نحوی کهن را در خود محفوظ نگه داشته است:

یکی از کهن‌ترین نمونه‌های این ساختار نحوی، عبارتی است به فارسی در داخل متن عربی کتاب الفصول ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد بونی (از آثار اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم در خراسان) آنجا که مؤلف در تفسیر آیه «انَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (۴۲/۱۵ و ۶۵/۱۷) می‌گوید: «قَالَ كَأَنَّهُ يَقُولُ: مَنْ هُوَ لِي، تَرَا فَاذْوَا رَاه نِيَسْتِ وَ مَنْ هُوَ لَكَ مَا رَا او رَا بَكَار نِيَسْتِ (ورق ۳۲۲۵ از نسخه ریاض) که صورت کهن عبارت باقی مانده است. ولی در نسخه آستان قدس رضوی (ورق ۱۶۷۸) بدین گونه نقل شده است: «قَالَ: كَأَنَّهُ يَقُولُ مَنْ هُوَ لِي تَرَا بَاو رَاه نِيَسْتِ وَ مَنْ يَقُولُ بَكَ مَا رَا او بَكَار نِيَسْتِ» که کاتب را ی دوم را از قلم انداخته است.

در اسرارالتوحید، ما این صورت‌ها را داریم:

I) گفتم ای بارخدای! اگر ترا بلقسم را نمی‌باید او طاققت زخم و سیلی تو ندارد که بلقسم را این ورد و زیارت برای تو بود. چون ترا نمی‌باید در باقی کرد.» (۷۹)

II) بازپسین سخن ایشان با شیخ ما این بود که «ای شیخ! از هرگونه که هست، میهنه روستایی است. ما را ترا به میهنه دریغ می‌آید.» شیخ ما گفت: «میهنه و بس! شما را ما را به میهنه دریغ می‌آید، ما را شما را بدین جهان و بدان جهان دریغ می‌آید.» (۱۴۸)

III) شیخ... به در کلیسا رسید. اتفاق را روز یکشنبه بود و ترسایان جمله در کلیسا جمع بودند. جماعتی گفتند: ای شیخ! ایشان را ترا می‌باید که ببینند.» (۲۱۰)

IV) شیخ گفت روز قیامت، ابلیس را با دیوان حاضر کنند گویند: این همه خلق را تو از راه بردی. گوید: نه، ولكن من دعوت کردم ایشان را. ایشان را مرا اجابت نیایست کرد.» (۲۵۴)

V) شیخ ما گفت: هر که را می‌او را باید انجا باید آمد تا بوی او شنود و آن مجلس‌های دیگر مجلس علم است و این مجلس حق است.» (۲۹۹)

VI) بوطاهر... گفت: ای شیخ! ما را شما را می‌باید. شیخ گفت: چون ترا ما را می‌باید در دنیا با ما باشی و در خاک با ما باشی و در قیامت با ما باشی.» (۳۶۷)

شواهدی که از اسرارالتوحید نقل کردیم، همگی، منقولات از بوسعید (۳۵۲ - ۴۴۰) است یا گفتار معاصران او. در اصل نوشته محمد بن منور، که در قرن ششم می‌زیسته است، حتی یک مورد هم این ساختار دیده نمی‌شود. شاید برای بعضی خوانندگان این یادداشت، یادآوری این نکته ضرورت داشته باشد که مؤلف اسرارالتوحید مانند بسیاری از مقامات‌نویسان ادب صوفیه، مقید است که گفته‌های بوسعید یا معاصران او را، به همان گونه‌ای که به او رسیده بوده است نقل کند، بی هیچ افزایش و کاهش.

در مقامات ابوالحسن خرقانی (۳۵۲ - ۴۲۵) نیز نمونه‌هایی ازین ساختار نحوی را می‌توان مشاهده کرد. مقامات خرقانی، در اصل پیشینه‌ای کهن‌تر از مقامات‌های بوسعید داشته است. بنابراین منقولات در این کتاب (نوشته بر دریا) نیز، به عصری نزدیک به عصر بوسعید و خرقانی می‌رسد. اینک نمونه‌ها:

(I) و گفت: در هر صد سال یک شخص از رحم مادر بیاید که او را یگانگی ما را شاید. (۲۶۹)

(II) اگر ترا از من بگزیرد مرا از تو نگزیرد و اگر ترا مرا نمی‌باید مرا ترا می‌باید. (۶۶۸)

(III) نجم‌الدین رازی، در مرصاد العباد، عبارتی از خرقانی نقل کرده است که احتمالاً منقول از مقامات خرقانی است و عبارت این است: شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید که «او را خواست که ما را خواست» مریدی صفت ذات حق است. (۱۲۶۷) ظاهراً گفتار ابوالحسن که در همین ساختار نحوی بیان شده بوده است بعداً به دلیل عدم آشنایی نویسندگان با آن، به این صورت درآمد است: خرقانی گفتی: او در تو آویخته است نه تو در وی آویخته. (۱۲۲۳)

عطار در منظومه‌ی الهی‌نامه‌ی خویش، در چند مورد ازین ساختار بهره جسته است و می‌توان گفت که تحت تأثیر متون کهنی بوده است که حکایت یا مطلب را از آنها گرفته است و گرنه در زبان طبیعی شعر او، ظاهراً این ساختار وجود نداشته است: (I) نخست در حکایت دیوانه‌ای که می‌گریست و می‌گفت من حق تعالی را می‌خواهم ولی او، مرا نمی‌خواهد:

یکی دیوانه بودی بر سر راه	نشستی بر سر خاکستر آنگاه
زمانی اشک چون گوهر فشاندی	زمانی نیز خاکستر فشاندی
یکی گفت: ای به خاکستر گرفتار	چرا پیوسته می‌گری چنین زار؟
چنین گفت او که پرسوز است جانم	چو شمع غرقه اندر اشک ازانم
که حق می‌بایدم بی‌غیر و بی‌هیچ	ولی حق را نمی‌باید مرا هیچ.

(۲۴۴)

(II) در ضمن داستانی دیگر، حکایت یوسف با زلیخا، نیز همین ساختار را به کار برده است، در ضمن یک گفتگو که میان یوسف و جبرئیل، در مورد زلیخا، رد و بدل شده است، یوسف به خداوند می‌گوید:

چرا او را نگردانی کم و کاست که او بدنامی پیغمبران خواست
 درآمد جبرئیل و گفت آنگاه که «او را بر نمی‌گیریم از راه
 که او را بانگ ما را دوست دارد جهانی دوستی در پوست دارد...

(۲۶۶)

III) و در ضمن حکایت آن دیوانه که از او پرسیدند: درد چیست؟
 یکی پرسید ازان دیوانه مردی که چنود درد؟ چون داری تو دردی
 چنین گفت او که درد آن است پیوست که چون باید بریده دست را دست؟
 و یا آن تشنه ده روزه را نیز چه‌گونه آب باید از همه چیز؟
 کسی را هم چنین باید خدا را شود اسرار بر وی آشکارا.

(۳۹۰)

در تعلیقات نمونه اول این کاربُرد در الهی‌نامه، بعد از اشاره به سوابق این کاربُرد
 در اسرارالتوحید و تذکرة الاولیاء به این بیت امیر معزی نیز اشاره کرده‌ام، دیوان معزی
 :۲۸۱

آن را که تواش باید گر جور کشد شاید جور تو کجا باید با عدل ملک سنجر؟

۱۲

و گفته‌ام که صورت دیگری از همین ساختار است.
 در متن الهی‌نامه موارد دیگری نیز ازین ساختار وجود دارد که قدری پوشیده می‌نماید؛
 مثلاً حکایت شعبی و آن مرد که صعوه‌ای گرفته بود، در ضمن گفتار پرنده می‌خوانیم:
 دو مثقال نباشد گوشت امروز چهل مثقال دو دُر شب‌افروز،
 چه‌گونه نقد باشد در درونم؟ ترا دیوانه می‌آید کنونم

(۲۷۹)

و در تعلیقات این بیت یادآور شده‌ام که «یعنی: اکنون تو به نظرم دیوانه می‌آیی.»
 نحو زبان با امروز متفاوت است. آمدن به معنی «به نظر آمدن» است و در کدکن هنوز
 زنده است. می‌گویند «مرا می‌آید که...» یعنی «به نظرم می‌رسد که...» «میم» در کنونم،
 ضمیر مفعولی است به جای «کنون مرا» با توجه به این که فعلهایی ازین نوع را با دو
 [را] به کار می‌برده‌اند، مانند «مرا ترا می‌باید» یعنی «تو مرا می‌بایی» در اینجا نیز دو
 [را] برای یک فعل به کار رفته است: یکی در «ترا» و دیگری که در «کنونم» مُستتر
 است یعنی: «اکنون مرا ترا دیوانه می‌آید.» (= اکنون تو به نظر من دیوانه می‌آیی.) (ص

۳۳ - ۶۳۲)